



Basics of Constitutional Interpretation

Aida Taghizadeh

Law Researcher, Shiraz University, Shiraz, Iran.

Sadegh Moradi *

PhD Candidate of Law, Shiraz University, Shiraz,
Iran.

Abstract

The constitution is a covenant with the nation and the government, that is a logical and external symbol of the social contract for every country and it reverberates on the background of legal system and protects its sanctity and implementing its principles requires considerable attention. Despite its importance and its legal and political status, the Constitution isn't exempt from need for interpretation. Also the historical concerns of violation, the separation of powers, abuse of the authority to interpret the law, and the comprehensive claim and obstruction of the subject laws, have caused doubts in the recognition of the establishment of the interpretation of law, especially the constitution. For this reason, the interpretation of constitution and need for scientific analysis and use of reasonable method with a view to the of human rights, become very important. It is obvious that rules and methods of this interpretation should be used in the framework of comprehensive theory, so that on the one hand, they don't cause difference in the sense of the constitution and on other hand, they bring coherence to the legal system. With realistic interpretation, understanding provisions of the constitution in objective context and taking care of the coherence of legal system provide the most suitable context in this category. In this research by using library resources in a descriptive-analytical way, an effort has been made in order to become familiar with the legislative process, the effect of applying human rights opinions and ideas, the interpretation of the constitution and its role in the development of constitutional rights and also to prevent the crisis in law-abiding governance by applying principles to balance the matter of interpretation; these issues are considered by the authors in this article.

Keywords: principles of interpretation, principles of law interpretation, law interpretation, constitution

Received: 02/November/2022

Accepted: 16/February/2023

eISSN: 2783-4204

ISSN: 2783-3631

بنیان‌های تفسیر قانون اساسی

آیدا تقی‌زاده

پژوهشگر حقوق دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

صادق مرادی *

پژوهشگر دکتری حقوق دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

چکیده

قانون اساسی به مثابه میثاق ملت با حکومت، نماد منطقی و خارجی قرارداد اجتماعی هر کشور بوده و بر تارک نظام حقوقی آن می‌درخشد و پاسداری از حرمت و اجرای اصول آن توجه بسزایی را می‌طلبد. قانون اساسی با وجود اهمیت و جایگاه برتر حقوقی و سیاسی آن، از نیاز به تفسیر مستثنا نیست. همچنین، نگرانی‌های تاریخی از نقض تفکیک قوا، سوءاستفاده از صلاحیت تفسیر قانون و ادعای جامع‌و مانع بودن قوانین موضوعه، موجب تردیدهایی در به رسمیت شناختن تأسیس تفسیر قانون به‌ویژه قانون اساسی شده است. به همین منظور، تفسیر قانون اساسی و لزوم تحلیل علمی و بهره‌گیری از روش‌های معقول با امعان نظر به مضامین حقوق بشر اهمیت بسیار می‌یابد. بدیهی است که قواعد و روش‌های این تفسیر باید در چارچوب نظریه جامع به کار گرفته شوند تا از یک سو، موجب افتراق در پیکره قانون اساسی نشوند و از سوی دیگر، انسجام نظام حقوقی را به ارمغان آورند. تفسیر واقع‌گرایانه، شناخت مفاد قانون اساسی در بستر عینی و عنایت به انسجام نظام حقوقی، شایسته‌ترین بستر را در این مقوله فراهم می‌آورد. در این تحقیق، با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به روش توصیفی-تحلیلی تلاش شده است، به‌منظور آشنایی با روند قانون‌گذاری، تأثیر به‌کارگیری نظرات و اندیشه‌های حقوق بشری تفسیر قانون اساسی و نقش آن در توسعه حقوق اساسی و نیز جلوگیری از بحران در حاکمیت قانون‌مدار از طریق به‌کارگیری اصولی در به تعادل رساندن امر تفسیر مطمع نظر نویسندگان این مقاله است.

کلیدواژه‌ها: اصول تفسیر، اصول تفسیر قانون، تفسیر قانون، قانون اساسی

درآمد

برخورداری از قانون اساسی که از ویژگی‌های بنیادی جوامع امروزی به شمار می‌آید، عبارت است از عالی‌ترین اصول و قواعد حقوقی که مبنای نظم و امنیت در یک جامعه است و به واسطه آن، رفتار صاحبان قدرت تنظیم می‌گردد. قانون اساسی، منبع و سرچشمه اختیارات قوا، مقامات و نهادهای حاکمیت است. قانون اساسی، حدود صلاحیت قوا نسبت به یکدیگر و ترسیم‌کننده حوزه اقتدارات نهادها و مقامات سیاسی است. هرگونه اختلاف در مفاد قانون اساسی، چه در حوزه احکام این قانون و چه در خصوص تعیین موضوعات آن، چنانچه چاره نشود، می‌تواند بستر آشتی‌نگی میان نهادهای عمومی و مقامات سیاسی را فراهم آورد. همچنین، قانون اساسی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های شناخت هر حاکمیت سیاسی است که به واسطه آن، حقوق شهروندی، آزادی‌های سیاسی و ساختار قوای حاکمه، بر اساس آن مشخص می‌شود. اصول مربوط به حقوق ملت در چالش میان دسته‌ها و احزاب سیاسی در قالب گروه‌ها برای کسب قدرت سیاسی، همواره در معرض تعبیرهای متعدد و استفاده‌های درست و نادرست است. ارائه نکردن تفسیر صحیح از این موارد هنگام نیاز، می‌تواند موجبات ایجاد تنش‌های اجتماعی و گسستگی ملی به جای همبستگی ملی را فراهم آورد. قدرت سیاسی همواره دچار اختلاف‌نظرهای بی‌پایان بر سر تفسیر حوزه صلاحیت‌ها است. در عصری که قانون اساسی مورد تجدید بنای سیاسی است، هرگونه بی‌ثباتی در خصوص موضوعات این قانون، پیامدهای جدی به دنبال خواهد داشت. تفسیر قانون اساسی از مهم‌ترین تأسیسات حقوقی در نظام حقوق اساسی کشورها است. در بسیاری از نظام‌های حقوقی، نهاد مشخصی عهده‌دار اعمال این صلاحیت شده است. رویکردهای گوناگونی برای مقوله تفسیر قانون اساسی، طرح و نظریه‌های مختلفی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. همچنین، روش‌های متعددی برای چگونگی انجام تفسیر قانون اساسی ارائه شده است. باین‌حال، برخی از اندیشمندان در نفس مشروعیت نهاد تفسیر قانون اساسی تردیدهایی ابراز داشته‌اند که مبتنی بر نگرانی از نقض تفکیک قوا به واسطه ورود مفسر به دایره قانون‌گذاری، سوءاستفاده از صلاحیت تفسیر قانون اساسی و نقض حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان است. در مقاله پیش رو، ضمن مفهوم‌شناسی الفاظ، دلایل منتقدان صلاحیت تفسیر و چرایی نیاز به تفسیر قانون اساسی، ضرورت تفسیر و درنهایت، اصول و مبانی تفسیر را، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

پیشینه پژوهش

موضوع «بنیان‌های تفسیر قانون اساسی» با رویکردهای متنوع در پژوهش‌های متعدد مورد واکاوی قرار گرفته است. در خصوص پیشینه این پژوهش، پژوهش‌هایی با عناوینی تقریباً مشابه ترسیم شده است.

۱- «اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی» (کاتوزیان، ۱۳۸۳). یکی از منابع مهم پژوهشی نگاشته‌شده در حوزه تفسیر قانون که به بررسی اهمیت تفسیر قانون اساسی و اصول مستخرج از آن می‌پردازد. این پژوهش به دنبال تبیین قانون اساسی در مبحث تفسیر، موانع، مبانی و راهکارهای پیشنهادی برای کارآمدی هرچه بیشتر قانون اساسی در حکومت است.

۲- «کلیات حقوق اساسی» (ویژه، ۱۳۹۵). نویسنده در نگرش کلی، سه غایت برای حقوق اساسی مدرن در نظر گرفته است؛ سازمان‌های قدرت سیاسی، مهار قدرت سیاسی و تنظیم روابط شهروندان. در حقوق اساسی به الگویی نیازمندیم که تمامی غایت‌های فوق را با استفاده از سازوکارهای موجود در آن محقق سازیم. می‌بایست تمامی غایت‌های حقوق اساسی را بدین منظور به کار گیریم که قدرت سیاسی به وسیله هنجارهای حقوقی مهار شود و این هنجارها بر روابط درون قدرت سیاسی و روابط آن با شهروندان حاکم باشد. این پژوهش غایت‌نهایی را در حمایت مؤثر از حق و آزادی‌های شهروندان می‌داند که قانون اساسی برای آنان به رسمیت شناخته است.

۳- «تفسیر، اصول و مبانی آن در حقوق عمومی» (بابایی مهر، ۱۳۸۸). این مقاله با نگرشی فلسفی به اصول و مبانی تفسیر، این نظر را می‌پذیرد که کار تفسیر قانون بر عهده نهاد انتخابی است تا مبادرت به ارائه تفسیر معقول، بی‌طرف و متعارف از قوانین نماید. تفسیر قانون، امری دشوار و نیازمند روشی قاعده‌مند بوده که واگذار کردن آن به سلاقی و افکار شخصی هر دادرس و حقوق‌دان، شایسته نیست.

۴- «نقش عدالت در تفسیر قوانین حقوقی» (جلیلی، ۱۳۹۳). نگارنده در این نوشتار به دنبال گزارش تحلیلی و بسیار فشرده‌ای از نقش عدالت در تفاسیر قوانین است همچنین، قانون‌گذاران را که وظیفه تأمین نظم، امنیت عمومی و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی را بر عهده دارند، ناگزیر از به کار بردن الفاظ و عبارات نامتعارض می‌داند که برای حل چنین مشکلی، علمای حقوق، دست به تفسیر قانون می‌زنند. بدین جهت تفسیر قانون، نتیجه ممارست طولانی آنان در کار دشوار فهم قانون است و طبیعی است که دست یافتن به چنین امر مهمی، به روشی قانون‌مند نیاز دارد اما دستیابی بهتر و منطقی‌تر به این مطلب، پرداختن به جایگاه و نقش عدالت در تفسیر قانون است.

۵- «بررسی تطبیقی کارویژه‌های شورای نگهبان در ایران، فرانسه و آمریکا» (جعفری ندوشن، ۱۳۹۵). نگارنده در این کتاب، از منظر مقایسه‌ای به اختیارات، اهمیت و نقش شورای نگهبان در حکومت‌های فرانسه و آمریکا پرداخته و کوشیده است نحوه تفسیر قانون اساسی، صیانت از آن و نظارت بر انتخابات را در دو کشور مذکور با ایران مقایسه کند. همچنین، کارویژه‌های شورای نگهبان را بر اساس رسالت مهم این نهاد در صیانت از مبانی و اهداف نظام جمهوری اسلامی ایران دانسته و با عنایت به اصل چهارم قانون اساسی، یکی از مهم‌ترین وظایف این شورا را تلاش برای کنترل قوانین و مقررات کشور با مبانی شرع می‌داند. بر اساس اهمیت برجسته‌ای که قانون اساسی به عنوان منشور مورد وفاق همه ملت در تعیین و تحکیم مبانی حقوقی و نظام سیاسی به عهده دارد، پاسداری و صیانت از آن ضرورتی انکارناپذیر است. به همین منظور، مطالعه تطبیقی کارویژه اساسی شورای نگهبان با نهادهای مشابه آن در کشورهایی چون فرانسه و آمریکا می‌تواند ضمن فراهم آوردن زمینه‌های بهره‌مندی از تجارب دیگران در گره‌گشایی از ابهامات، اسباب توسعه این نهاد حقوقی را نیز در ساختار حقوقی کشور فراهم آورد؛ به‌خصوص که سایر کارکردهای شورای نگهبان نیز همچون نظارت بر انتخابات و تفسیر قانون اساسی با همین رویکرد مورد بازبینی دقیق قرار گیرد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با رویکرد تحلیل محتوای کیفی، به مرور منابع مرتبط با اصول حاکم بر تفسیر قانون اساسی پرداخته است. داده‌های پژوهش از طریق مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و توصیف و تحلیل آن‌ها گردآوری شده و در راستای ارائه راهکارهای اجرایی، بررسی و دسته‌بندی شده است. این پژوهش به لحاظ نحوه به کارگیری نتایج، در زمره پژوهش‌های کاربردی قرار می‌گیرد.

مفاهیم‌شناسی

۱- قانون اساسی و ویژگی‌های عمده آن

قانون اساسی واژه‌ای فرانسوی است که یکی از برجسته‌ترین شاخه‌های علم حقوق و زیرمجموعه حقوق عمومی و مهم‌ترین بخش از حقوق داخلی است (ویژه، ۱۳۹۵). تعریف جامع آن بدین شرح است: "قانون اساسی مقدمه تشکیل جامعه مدنی است (کاتوزیان، ۱۳۸۳) که مجموعه قواعد و مقررات حاکم بر اساس حکومت، صلاحیت قوای مملکت، پرداختن به امور همه افراد یک جامعه و به عبارت دیگر، حقوق و آزادی‌هایی که ملت در صحنه اجتماع دارد، نحوه

اجرا و تضمین این حقوق و آزادی‌ها، تعیین دستگاه متعهد در اجرای حقوق مردم، شکل حکومت و سازمان عالی قوای سه گانه کشور و ارتباط آن‌ها با یکدیگر را تصریح می‌کند" (قاضی، ۱۴۰۰).

الف- جایگاه و کارکرد قانون اساسی

قانون اساسی، برترین قانون یک کشور محسوب می‌شود و سایر قوانین می‌بایست در راستای این قانون و کاملاً مطابق با آن تصویب و تدوین شوند چراکه تصویب قوانینی که در ضدیت با قانون اساسی هستند، ثبات و تداوم ساختار سیاسی کشور را دستخوش تزلزل و تغییرات خواهند نمود (Aharon, 2005). قانون اساسی، منبع و سرچشمه اختیارات قوا نسبت به یکدیگر و ترسیم‌کننده حوزه اقتدارات نهادها و مقامات سیاسی است. هرگونه اختلاف برداشت از مفاد قانون اساسی، چنانچه چاره نشود، می‌تواند بستر آشفتگی و کشمکش قدرت میان نهادهای عمومی و مقامات سیاسی را فراهم آورد. در عصری که در آن قانون اساسی، محور تجدید بنای سیاسی است، هرگونه بی‌ثباتی در خصوص موضوعات این قانون، پیامدهای جدی به دنبال خواهد داشت (Elkins, 2009). بدیهی است، عدم تفسیر صحیح قوانین عادی در مواقع نیاز می‌تواند به بروز آشفتگی و اختلاف میان تابعان برای مثال در محاکم دادگستری منجر شود اما اثر آن با آثار تفسیر و تعیین تکلیف نکردن در خصوص اختلافات ناشی از قانون اساسی قابل مقایسه نیست. تفسیر نکردن قانون اساسی در موارد لزوم، می‌تواند موجب آفت در کلیت نظام سیاسی شود (Goldsworthy, 2007).

ب- ادبیات قانون اساسی

قوانین دیگر، قابلیت تغییر را به سادگی دارند و احتیاج زیادی به تفسیر ندارند چراکه در صورت نیاز می‌توانند قانون را عوض یا تفسیر کنند؛ اما قانون اساسی، قانون ثابتی است. نظام حکومت را نمی‌شود هر روز دست کاری کرده و تغییر داد؛ بنابراین، وقتی قانون ثابت شد، تطبیق آن با بنیادهای جدید جامعه باید به وسیله تفسیر انجام شود و همین ثبات، نقش تفسیر قانون اساسی را به شکل فوق العاده‌ای زیاد می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۳).

ج- جامع‌نگری قانون اساسی

جامع بودن یکی از ویژگی‌های قانون به معنای عام آن است. رویه عملی در نظام قانون گذاری نشان می‌دهد، قوانین عادی بسیاری وجود دارند که مفاد آن‌ها نه تنها جامع نیست بلکه دربردارنده موضوعات بسیار جزئی بوده و در مقام مقایسه، درجه و میزان جامع بودن بین مفاد قانون اساسی و سایر قوانین، نوعاً اصول قانون اساسی از جامعیت بیشتری نسبت به قوانین عادی برخوردار است. قانون اساسی، تنها قواعد بنیادی و چارچوب کلی را تبیین می‌کند و ذکر جزئیات در شأن قانون اساسی نیست (زرنگ، ۱۳۸۴).

اصول تشکیل دهنده قانون اساسی دربردارنده قواعدی کلی است که مبانی و ارزش‌های حاکم بر نظام سیاسی کشور را بیان می‌کند و به عبارتی، مضمون قانون اساسی، مضمونی اخلاقی و سیاسی است. ازاین‌رو، امکان دستیابی به جزئیات در آن کمتر است (جعفری ندوشن، ۱۳۹۵). هر چقدر اصول قانون اساسی جزئی‌تر باشد، تنش‌ها و اختلافات اجرایی بیشتر شده و هر چقدر اصول جامع‌تر باشد، امکان ارائه برداشت‌های مختلف افزایش می‌یابد. ازاین‌رو، بدیهی است که تمامی اصول قانون اساسی جامع نیستند. اصول جامع این قانون، واجد درجات متفاوتی از وصف جامعیت هستند زیرا همه اصول این قانون به میزان یکسانی از وصف جامعیت برخوردار نیستند (Marmor, 2005).

د- ثبات قانون اساسی

یکی از دسته‌بندی‌هایی که درباره قانون اساسی رایج است، تقسیم قوانین اساسی به قوانین سخت و قوانین نرم است. سخت بودن بدین معنا است که فرایند بازنگری آن با تشریفات خاص و دشواری مواجه بوده که نمی‌توان با فاصله‌های زمانی کوتاه نسبت به ایجاد تغییرات در قانون اساسی اقدام کرد (اردان، ۱۳۸۹). ثبات قانون اساسی، در کنار گستردگی و پیچیدگی روزافزون مسائل و ضروریات عرصه عمومی، منشأ تشدید نیاز به تفسیر این قانون به نسبت سایر اسناد و متون قانونی و مؤید ضرورت دوجندان تفسیر قانون اساسی است. وقتی قانون ثابت شد، تطبیق آن با بنیادهای جدید جامعه باید به‌وسیله تفسیر انجام شود و همین ثبات، نقش تفسیر قانون اساسی را به شکلی شگفت، زیاد می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۳).

۲- تفسیر قانون اساسی

معنای لغوی تفسیر، بیان و کشف مقصود گوینده است (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱). تفسیر در لغت به معنای تبیین، توضیح و آشکار ساختن امور پوشیده و مخفی است (بابایی مهر، ۱۳۸۸). در اصطلاح قانونی، تفسیر به معنای تعیین مدلول و دایره شمول مواد قانون مبهم یا مجمل، با توجه به مقصود قانون‌گذار در چارچوب اصول و مبانی نظام حقوق جامعه است (ولیدی، ۱۳۹۴). تفسیر قانون عبارت است از تعیین معنی دقیق و گسترده قاعده حقوقی (کاتوزیان، ۱۳۷۷). به بیان دیگر، در تفسیر قانون، موضوعات دارای ابهام تشریح شده و جزئیات آن‌ها بیان می‌شود؛ قانون تا حدود زیادی از وضعیت اجمال خارج شده، نقایص موجود در احکام و تناقضات بین اجزاء آن برطرف می‌شود. تعریفی که هر فرد از تفسیر قانون دارد، با مکتب تفسیری که برمی‌گزیند، رابطه مستقیم دارد. بدین جهت، برخی معتقدند که بین اجرای قانون و تفسیر قانون تفاوت وجود دارد زیرا در خصوص اجرای قانون، قلمرو قاعده حقوقی معین است و دادرس باید مصداق خارجی آن را تمیز دهد و با تشکیل قیاس منطقی حکم را اجرا کند ولی در تفسیر قانون باید پیش از تشکیل این قیاس، معنی آن را از طریق وسایل منطقی و تاریخی تمیز دهد و مقصود قانون‌گذار را معین کند. از این رو، تفسیر، مقدمه اجرای قانون است و خود به تحقیق خاص و پیچیده‌ای نیاز دارد و نباید آن را اجرای ساده قانون بدانیم (کاتوزیان، ۱۳۷۷). هرچند قانون‌گذار در موقع تنظیم و تدوین قانون سعی می‌کند با به کار بردن کلمات و جملات صریح، مقصود خود را بیان کند تا مفاد آن بر کلیه مصادیق که مورد توجه او بوده، صادق باشد اما گاهی قانون از وضوح و قاطعیت لازم برخوردار نبوده و ناقص و مبهم تنظیم می‌شود. در مواردی نیز قانون قادر به پیش‌بینی همه مسائل نبوده است. در این صورت، مجریان قانون و محققان، ناگزیر از تفسیر قانون هستند (گلدوزیان، ۱۳۷۷).

در قانون اساسی برای رفع ابهامات و مشکلات ناشی از جامع بودن مواد قانون، یک مرجع تفسیر نیز پیش‌بینی شده است. تفسیری که مرجع فوق به عمل می‌آورد، قانونی بوده و مقامات اجرایی ملزم هستند همین برداشت و تفسیر از قانون را به اجرا درآورند. طبق اصل ۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس شورای اسلامی، مرجع رسمی و قانونی برای تفسیر قانون عادی است و مطابق اصل ۹۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تفسیر اصول قانون اساسی از وظایف و اختیارات شورای نگهبان است. نکته مهمی که در تفسیر قانون اساسی قابل توجه است این است که تفسیر قانون اساسی و تجدیدنظر در آن، دو مقوله کاملاً متفاوت هستند و نباید این دو را با یکدیگر یکی دانست. علت اصلی بازنگری یا تجدیدنظر در قانون اساسی بر گرفته از این موضوع است که قانون اساسی مشابه هر قانون دیگر باید پاسخگوی نیازها و شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه باشد و با تغییر در این شرایط، نیاز به تغییر در قانون اساسی نیز به وجود می‌آید. در حقیقت، بازنگری و اصلاح در قانون اساسی باعث می‌شود این قانون با نیازهای جدید جامعه مطابقت یابد؛ اما تفسیر قانون اساسی زمانی صورت می‌پذیرد که احکام قانون اساسی دارای ابهام بوده و از وضوح و روشنی لازم برخوردار نباشند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۴).

تفسیر قانون اساسی اهمیت ویژه‌ای در هر کشور دارد زیرا به پایه‌های نظام حکومت مربوط می‌شود. به همین علت است که به‌طور معمول، این اقدام را به مجالس قانون‌گذاری عادی واگذار نمی‌کنند و در پی نهادی هستند که یا سیاست در آن ورود نکند (مانند دیوان کشور)، یا شیوه انتخاب سیاستمداران و آیین رأی‌گیری، چنان باشد که در عین دشواری، هر چه بیشتر به آرای عمومی نزدیک شود و از منبع اصلی حاکمیت الهام گیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۶).

الف - اهمیت تفسیر

بسیاری از مطالب در قانون مبهم می‌ماند و بعد از اینکه مدتی گذشت، واژه‌های به کار رفته در قانون، برای مردم پیچیده به نظر می‌آید. در نتیجه، لازم است کسی آن‌ها را معنا کند و مقصود آن‌ها را نمایان سازد. قانون به حکم طبیعت خود بعد از مدتی که می‌گذرد، هم ناقص می‌ماند و هم مبهم؛ بنابراین، اگر قانونی در زمان خود کامل باشد، بعد از مدتی می‌بینیم بعضی از راه‌حل‌ها را ندارد. ممکن است بعضی ضوابط را داشته باشد ولی مجدداً احتیاج به تفسیر و تعبیر دارد و راه‌حل‌ها روشن نیست. از این رو، نباید چنین پنداشت که می‌توان قانون را طوری نوشت که قابلیت تفسیر نداشته باشد و بگوییم وضع آرمانی این است که تفسیر نکنیم. باید تفسیر کنیم و این لازمه قانون است ولی تفسیر باید به شیوه‌ای باشد که ما را به راه راست ببرد و منحرف نسازد. عامل دیگری که تفسیر را توجیه می‌کند، ضرورت صدور حکم است. قاضی باید حکم دهد که از یک سو، با قانون ناقص روبرو است و از سوی دیگر تکلیف دارد که رأی بدهد. تنها راه چاره این است که دست به ابتکار بزند و قواعدی را که با روح این قانون ارتباط دارد و نزدیک است، به جای قانون اجرا کند (جلیلی، ۱۳۹۳). موضوع قانون اساسی، ربط قوای سه‌گانه کشور و ارتباط این قوا با حقوق و آزادی‌های مردم و مقدم تشکیل جامعه مدنی است. دولتی که بعد از انقلاب با پای لرزان و برای جلب اعتماد مردم به قانون اساسی در آن ندای آزادی و حمایت از حق مردم و حقوق ملت می‌دهد، بعد از اینکه مستقر شد و قدرت را به کمال در اختیار گرفت، یکی از ابزارهایی که می‌تواند به وسیله آن حقوق و آزادی‌هایی را که در حال اضطراب داده، پس بگیرد، تفسیر است؛ بنابراین، بدعت در تفسیر قانون اساسی اهمیت فوق‌العاده زیادی دارد و می‌تواند معنی قانون اساسی و مبنای میثاق ملی را دگرگون کند (کاتوزیان، ۱۳۸۳).

۱- شناخت هدف تفسیر

شناخت هیچ ماهیتی جز از راه شناخت هدف آن ممکن نیست. حکیمان آزادی‌خواه در سده‌های پیشین، قرارداد و فرضی را مبنای حکومت می‌ساختند تا از آن، مرزی برای قدرت بسازند. روزگاری مردم آزاد بودند اما زور و عدم امنیت، حاکم بود. این وضعیت، آن‌ها را رنج می‌داد، پس برای ایجاد امنیت، بخشی از حقوق و آزادی‌های خود را به دولت اعطا کردند تا امنیت را بیابند. این قانون، پایه ضمانتی است برای حفظ حقوق مردم در برابر دولت، نه ضامن حفظ قدرت دولت در برابر مردم زیرا برای حفظ و استیفای حقوق خود در برابر دولت به قانون نیاز دارند (کدخدایی، ۱۳۹۴). برای اینکه بدانیم قانون اساسی چیست، باید هدف ایجاد آن را شناخته و حکمت وضع آن را تمیز دهیم. پس هر جا با ابهامی در قانون مواجهیم، باید اصل را به طرفی بدهیم که حق و آزادی مردم در آنجا تأمین می‌شود زیرا عمده قانون اساسی، اجرای حقوق و آزادی‌های مردم است. اصل، حمایت از حق مردم در مقابل قدرت است؛ بنابراین، نقش شورای نگهبان در واقع باید شورای حفظ حقوق و آزادی‌های ملی باشد، نه حفظ قدرت.

۲- اصول مادی

در تفسیر قانون اساسی باید به قواعد مهم و الهام‌بخشی که در مقدمه یا فصول دیگر قانون اساسی آمده و به حقوق مردم اشاره دارد، توجه کرد. مقدمه قانون اساسی، عبارت‌پردازی ادبی نیست بلکه مرتبه‌ای است عالی که باید در تفسیر به آن توجه کرد. حاکمیت الهی در لسان حکما برای اینکه نمود عینی و زمینی پیدا کند، به دو نحو قابل انتقال است؛ به فرد و به مردم. قانون اساسی ما نوع دوم را برگزیده است. حاکمیت از آن خداست و او این حاکمیت را به انسان واگذار کرده است. قانون اساسی مجموعه‌ای به هم پیوسته است. اگر اصلی را بدون اصول جامع تفسیر کنیم، به بیراهه می‌رویم. باید به این اصول جامع دقت نموده و از کلیات و اصول جامع که سایه بر سر دیگر عبارات و اصول قانون اساسی دارند، غافل نشد (بهرامی، ۱۳۹۷).

۳- حمل الفاظ بر معانی عرفی

ماده ۲۲۴ قانون مدنی اشعار دارد به اینکه "الفاظ عقود، محمول است بر معانی عرفیه". این ماده ویژه قرارداد نبوده و در تفسیر نیز به کار می‌آید. می‌توان این قاعده را به عنوان یک قاعده جامع و معقول در نظر گرفت و در همه جا از آن بهره جست. نباید با الفاظ بازی کرد و قانون اساسی را از معبر اصلی خود خارج نمود. به عنوان مثال، وقتی قانون اساسی حکم می‌کند که جرم سیاسی در دادگاه باید با حضور هیئت منصفه رسیدگی شود، دخالت هیئت منصفه یک مطلب متعارف است و در تمام دنیا پذیرفته شده است؛ حضور هیئت منصفه یعنی حضور در رأی و در سیر دادرسی. در مورد آزادی باید پذیرفت که واژه آزادی، اگر بی قید و اشاره به موضوع آن به کار رود، به خودی خود دارای ابهام است و ابهام در مفهوم آزادی، ابهام در مرزهای آن است و ابهام در مرزهای آزادی، مستلزم انکار آن خواهد بود. چه آنکه مرزنامه مهم توسط قوای اجرایی و قضایی ممکن است به یک صورت معنا شود و ارائه معنای موسع از مرزها و حدود آزادی مستلزم انکار آن در بلندمدت است.

۴- ضرورت طی تشریفات حقوق مردمی

در حقوق عمومی، هر حق باید از تشریفات خاص خود اعمال شود؛ اگرچه در حقوق خصوصی این تشریفات کمتر شده است. مثلاً در حقوق مدنی، تشریفات معامله زیاد بود و مالکیت با تسلیم تحقق می‌یافت و منشأ الزام، اراده است نه صورت بیان آن (ماده ۱۰ ق.م). اما در حقوق عمومی، با مجموعه‌ای از فرض‌ها مواجه هستیم. حکومت مردمی بر پایه گروهی فرض‌ها است. مثلاً قانون، نماینده اراده ملی است. فرض‌ها باید با تشریفات خاص خود همراه باشند تا بتوان به آن‌ها استناد کرد. نتیجه این حرف چیست؟ اینکه اصل ۴ که شورای نگهبان را مرجع تشخیص عدم مغایرت قوانین عادی با قانون اساسی و شرع معرفی می‌کند، به این معنا نیست که فارغ از تشریفات قانونی، امکان آن فراهم باشد بلکه باید با تشریفات پیش‌بینی شده در قانون، آن را اعمال کرد. پس مطابق تشریفات، شورای نگهبان می‌تواند قانون را به مجلس بازگرداند اما حق ابطال آن را ندارد. حاکمیت ملی میراث کسی نیست و به همین جهت، باید به نحو مطلوب و در محدوده قانون از حاکمیت استفاده شود (کاتوزیان، ۱۳۸۳).

ب- نفی تفسیر قانون

ظهور و بروز رویکردهای متعدد در خصوص تفسیر قانون، تا حدود زیادی ریشه در نقد نظریات و تئوری‌های تفسیری رقیب داشته است. برخی برای تفسیر قانون، صرفاً بر الفاظ و عبارات قانون تکیه کرده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱). اساساً نمی‌شود قانون را طوری وضع و اجرا کرد که به تفسیر نیازی نباشد؛ به ویژه در خصوص قانون اساسی زیرا مرجع

وضع و تفسیر قانون اساسی یکی نیست. مجلس مؤسسان قانون اساسی، نهادی موقتی است و با تصویب قانون اساسی، کار آن پایان می‌یابد (هاشمی، ۱۴۰۰). نفی صلاحیت تفسیر رسمی قانون اساسی، مبتنی بر ترس از به خطر افتادن حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان است چرا که مفاد قانون اساسی این است که یک نهاد حاکمیتی، نهاد مفسر قانون اساسی را اعلام می‌کند و متن تفسیر شده، مفهوم دیگری جز مفهومی که مفسر برای آن قائل شده، ندارد زیرا معنا تا حد عمیقی وابسته به تفسیر است (تروپه، ۱۳۹۵).

۱- جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی مفسر

حقوق‌دانان که از اعمال نظرهای شخصی قضات در تفسیر قوانین، پیش از انقلاب فرانسه گلایه‌مند بودند، می‌کوشیدند تا در اجرای مقررات و قوانین، ضوابط معین و مشخصی را در همه حال بر روابط افراد حاکم کنند (کاتوزیان، ۱۳۸۵). اگر قرار بود مفسر قانون به میل خود تفسیر خاصی از قوانین به عمل آورد و به اختیار خود از متن قوانین انحراف جوید، امکان سوءاستفاده از قدرت قوت می‌گرفت. بدین صورت، یکی از اهداف اصلی انقلاب فرانسه یعنی تأمین عدالت و تساوی در مقابل قانون، عملی نمی‌شد (صانعی، ۱۳۸۸).

۲- پرهیز از نقض تفکیک قوا

قضات نمی‌توانند شدت یا سختی قانون را معادل کنند. آن‌ها فقط لسان قانون هستند. در چنین صورتی برای معادل کردن قانون، مداخله هیئت مقننه لازم است، چه آنکه اختیار تفسیر قانون و یا معادل آن مختص قوه مقننه است و فقط این قوه حق دارد قانون را به نفع قانون، متعادل یا تعدیل نماید (منتسیکو، ۱۳۹۶).

۳- جامعیت حقوق فطری در قوانین موضوعه

یکی دیگر از دلایل برای نداشتن احساس نیاز به تفسیر قانون، اعتقاد به حقوق فطری بود. در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی، نظریه حقوق فطری در اروپا رواج گسترده‌ای داشت (ساکت، ۱۳۷۰). حقوق‌دانان معتقد بودند حقوق فطری که برای همه افراد و جوامع، ابدی و تغییرناپذیر است، کاملاً مشخص و معین بوده و قانون‌گذار می‌تواند با مطالعه درباره ماهیت وجودی انسان و نیازهای اجتماعی او، این حقوق را کشف کند. هرگونه انحراف از متن قانون به صورت تفسیر آن، مخالف منظور قانون‌گذار و اصول حقوق فطری تلقی می‌شود و ممنوع است (صانعی، ۱۳۸۱). در کشور فرانسه، جماعتی عقیده داشتند که ناپلئون برای جواب‌گویی به نیازمندی‌های جامعه کافی است و در این مکتب، سکوت قانون قابل‌پذیرش نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸). وقتی نیاز به تفسیر قانون انکار شد، گروهی به این نتیجه رسیدند که قانون، منبع منحصر حقوق است و حکم تمام مسائل اجتماعی را می‌توان در آن جستجو کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۵). با این وجود، برخی نظریه‌های حقوقی ادعا می‌کنند قانون لزوماً ناقص است (Raz, 2009)؛ بنابراین، لازم است برای حل این مشکل، روابط و نیازهای اجتماعی و دگرگونی مستمر آن، چاره‌ای اندیشید. اصلاح و تکمیل دائمی قوانین می‌تواند یکی از راهکارهای مفید باشد.

۴- گریز احتمالی از جامعیت تفسیر

فرصتی برای تفسیر قانون وجود نخواهد داشت. حتی اگر قانون در زمان وضع، جامع و رافع مشکلات و نیازهای عصر خود باشد، تضمینی وجود ندارد که جامعیت فرضی قانون همیشگی باشد (صانعی، ۱۳۸۱). حتی اگر قانون‌گذار توان احاطه بر همه روابط پیچیده اجتماعی را در زمان خاص داشته باشد، بازنجیر قانون نمی‌تواند این توده زنده و متحرک را به اسارت درآورد و در مقطعی از زمان محبوس نمود (کاتوزیان، ۱۳۸۵).

بنیان‌های تفسیر قانون اساسی

۱- صلاحیت انحصاری مفسر (شورای نگهبان)

معمولاً بهترین مرجع برای تفسیر یک سخن، متکلم آن است؛ کسی که کلام و سخنی را بر زبان آورده و آگاه بر مقصودش است. بر این مبنای، شرح و تفسیر قانون اساسی باید بر عهده تدوین‌کنندگان آن یعنی مجلس مؤسسان باشد. از آنجا که در ایران، مجلس مؤسسان یا به عبارتی مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، وجود ناپایدار داشته و پس از تدوین قانون اساسی منقرض شده است، عملاً ممکن نیست در مورد سکوت، ابهام یا اجمال بعضی از اصول قانون اساسی از قانون‌گذار اساسی استفسار شود. در نتیجه، باید مرجع دیگری برای این منظور پیش‌بینی شود؛ بنابراین، با توجه به اینکه پاسداری از اصول قانون اساسی بر عهده شورای نگهبان قرار دارد (اصل ۹۱)، این شورا باید مراقبت نماید که قانون‌گذار عادی و سایر مراجع صلاحیت‌دار، در مصوبات خود، اصول قانون اساسی را نقض ننمایند. به تدریج این عقیده با انتقادهای بی‌شماری مواجه شد. "شورای نگهبان مرجع منحصر تفسیر نیست" (کاتوزیان، ۱۳۸۳). برآیند این جمله چنین خلاصه می‌شود: اگرچه اصل ۹۸ قانون اساسی اشعار دارد به اینکه تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است اما نباید استنباط ما این باشد که شورای نگهبان تنها مقامی است که حق تفسیر قانون اساسی را دارد. مثلاً اگر در دادگاهی به قانون اساسی استناد شود و صاحب حقی به استناد این قانون، حق خود را خواستار شود، دادگاه نیز حق تفسیر قانون اساسی را دارد چرا که تا قانون را معنی نکند، قادر به اجرای آن در دعوای حق نیست و ضرورتی ندارد تفسیر قانون اساسی را از شورای نگهبان بخواهد. رئیس‌جمهور هم که مسئول اجرای قانون اساسی است، حق تفسیر قانون اساسی را دارد. همچنین، تمکین شهروند عادی از قانون اساسی باید متضمن مفاد قانون اساسی باشد تا بتواند آن را رعایت کند؛ بنابراین، هر کس که مأمور اجرای قانون است، حق تفسیر آن را دارد. اصل ۴ قانون اساسی اعلام می‌کند که همه قوانین باید مطابق شرع و قانون اساسی باشد که مرجع تشخیص‌دهنده این تطبیق، شورای نگهبان است. این صلاحیت مهم به این معنا نیست که شورای نگهبان، در هر مجموعه قانون که مغایرتی دید، قوانین مصوب گذشته را نقض کند. وقتی به شورای نگهبان صلاحیتی داده شده که قوانین متناقض شرع را معین کند، این صلاحیت را باید با تشریفات که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، اعمال نماید. اصل ۵۶ اشعار دارد به اینکه حاکمیت از آن ملت است ولی در ذیل اصل می‌گوید، ملت این حق را بر طبق قواعدی که در این قانون پیش‌بینی شده، می‌تواند اعمال کنند. تشریفات که برای اعمال صلاحیت شورای نگهبان پیش‌بینی شده، در قانون اساسی کاملاً روشن است. قانون عادی باید پس از تصویب مجلس به شورای نگهبان واگذار شده و شورای نگهبان بعد از اینکه تشخیص داد این مصوبه متناقض با شرع یا قانون اساسی است، آن را به مجلس بازگرداند تا رأی نهایی توسط مجلس صادر شود. شورای نگهبان فقط می‌تواند به‌عنوان متذکر عمل کند و قوانینی را که با شرع یا قانون اساسی تناقض دارد، به مجلس بازگرداند. شورای نگهبان در هیچ حالتی حق نقض قانون را ندارد. با این حال، از حیث تطبیقی و مقایسه نظام ما با نظام‌های دیگر می‌توان مدعی شد که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شیوه بهتری را در این خصوص برگزیده است زیرا دادگاه قانون اساسی در کشورهایی که وظیفه تفسیر قانون اساسی را بر عهده دارند، یک مرجع قضایی بوده و زیرمجموعه یکی از قوای حاکم در آن کشور محسوب می‌گردد؛ حال آنکه شورای نگهبان در نظام ما، یک نهاد مستقل بوده و خارج از تشکیلات قوای سه‌گانه کشور فعالیت می‌نماید (جعفری ندوشن، ۱۳۹۵). با این وجود، پیش‌بینی سازوکار مردمی‌تر در انتخاب اعضاء شورای مزبور، هم‌راستایی بیش‌تری با اقتضائات یک نظام حقوقی مردم‌سالار دارد.

۲- آیین تفسیر قانون اساسی

مقصود از آیین تفسیر، مقرراتی است که در قوانین یا آیین‌نامه داخلی شورای نگهبان وجود دارد و شورای نگهبان برای تفسیر قانون اساسی عملاً از این مقررات پیروی می‌کند. مقررات مربوط به آیین تفسیر را می‌توان در یک نگاه به چهار مرحله به شرح زیر تقسیم نمود:

الف- مراتب نیاز به تفسیر: ممکن است یک مقام دولتی، نیاز به تفسیر را احساس کند. مدیران، وزرا و سایر مسئولین اجرایی کشور در مقام اجرای قوانین ممکن است احساس کنند که فلان اصل قانون اساسی اجمال دارد یا مجلس شورای اسلامی، هنگام تدوین قوانین موردنیاز، محتاج تفسیر یک اصل از قانون اساسی شود. اشخاص عادی هم ممکن است به چنین نیازی برسند؛ لذا ممکن است نیاز به تفسیر را هر شخص حقیقی یا حقوقی احساس نماید.

ب- استفساریه: پس از اینکه یک شخص اعم از حقیقی یا حقوقی احساس کرد که فلان اصل نیاز به تفسیر دارد، باید این نیاز را به نهاد حافظ قانون اساسی منتقل نماید. این عمل را استفسار می‌گویند. از طرفی اگر بنا باشد هر کس که احساس نیاز به تفسیر پیدا نمود، رأساً از شورای نگهبان استفسار نماید و شورای نگهبان نیز در مقام تفسیر برآید، این کار به یک وظیفه مستمر و روزانه شورای نگهبان تبدیل می‌شود و این نهاد را از وظایف دیگر بازمی‌دارد. همچنین، ممکن است برخی از این احساس نیازها کاذب بوده و یا انگیزه‌های سیاسی در طرح آن وجود داشته باشد. وجود این آسیب‌ها و امکان وصول استفساریه‌های فراوان از مراجع مختلف، سبب شد تا شورای نگهبان در ماده ۱۸ آیین‌نامه خود، با محدود کردن دایره افراد واجد صلاحیت برای استفسار، مقرر کند که تفسیر اصول قانون اساسی با ارجاع مقام معظم رهبری و یا با درخواست رئیس‌جمهور، رئیس مجلس شورای اسلامی، رئیس قوه قضاییه و یا یکی از اعضای شورای نگهبان صورت می‌گیرد. ماده ۲۲ آیین‌نامه داخلی شورای نگهبان نیز تشخیص ضرورت تفسیر را بر عهده شورای نگهبان گذاشته است.

ج- اجرای تفسیر: پس از اینکه استفساریه‌ای به شورای نگهبان رسید و شورای نگهبان نیز ضرورت تفسیر را احراز نمود، اقدام به تفسیر می‌کند. همان‌طور که در آیین‌نامه داخلی شورا آمده است، در موارد عادی، جلسات شورای نگهبان با حضور ۷ نفر از اعضا، رسمی است (ماده ۱۳ آیین‌نامه) اما در مورد جلسات شورای نگهبان برای تفسیر قانون اساسی با حضور حداقل ۹ نفر از اعضا رسمیت می‌یابد ولی اخذ رأی جز در صورت حصول رأی لازم با حضور بقیه اعضا خواهد بود (ماده ۱۵ آیین‌نامه). این ترتیب ویژه، به دلیل اهمیت تفسیر است که برای آن حد نصاب بالاتری از آراء لازم است؛ بنابراین، اگر در جلسات مربوط به تفسیر، تعداد کل اعضا حاضر، ۹ نفر (سه چهارم) باشند، در این صورت تفسیر باید به اتفاق کل آراء صورت گیرد.

د- نشر تفسیر: تفسیری که شورای نگهبان از یک اصل ارائه می‌دهد، از حیث اعتبار در حکم خود قانون اساسی بوده و لازم‌الاجرا تلقی می‌گردد؛ بنابراین، ضروری است نظرات تفسیری به اطلاع عموم برسد. نظرهای تفسیری شورای نگهبان به مرجع درخواست‌کننده تفسیر و رئیس‌جمهور اعلام می‌گردد و برای روزنامه رسمی و رسانه‌های همگانی فرستاده می‌شود. پس از اعلام و انتشار نظرات تفسیری شورای نگهبان، تمام آثار قانون اساسی بر این نظریات بار خواهد شد و نهادهای مربوطه باید آن را دقیقاً اجرا کنند، متخلفین تحت پیگرد قرار گیرند و مقررات مخالف با آن، بی‌اعتبار قلمداد شوند (ماده ۲ آیین‌نامه داخلی شورا). قانون اساسی دارای اهمیت خاصی است. به همین علت، باید تفسیر آن نیز در مقایسه با تفسیر دیگر قوانین، وجوه متمایزی داشته باشد (جعفری ندوشن، ۱۳۹۵).

رهیافت نهایی

قانون اساسی به منزله منشوری برای وفاق ملی باید دربرگیرنده خواسته عموم مردم و برآیند مردم‌سالاری واقعی در جوامع بشری باشد. همچنین، قانون اساسی باید بتواند اهداف، آرمان‌ها و خط‌مشی‌های اساسی حرکت جامعه را تعیین نماید که اجرای صحیح و کامل آن توسط دولت‌ها، مشروعیت و تداوم آن‌ها را تضمین می‌کند. نگرانی‌ها از آثار سوء احتمالی تفسیر قانون، نشان می‌دهد گریزی از تفسیر این قانون برای حل‌وفصل مشکلات ناشی از ابهام و تناقض طبیعی قانون اساسی وجود ندارد؛ بنابراین، هرگاه اصول قانون اساسی نیاز به تفسیر داشته باشد، مراجع صلاحیت‌دار باید بدون در نظر گرفتن مسائل سیاسی و فقط به لحاظ حقوقی، اقدام به تفسیر نمایند و در تفسیر، به اهداف اصلی تصویب آن، توجه نمایند. از این‌رو، در تفسیر یک اصل از قانون اساسی، اهداف شخصی و سیاسی دخیل نبوده و تلاش می‌شود در تفسیر ارائه‌شده، خواسته‌ای خلاف نظر و میل ملت مطرح نگردد. ایده‌آل‌ترین نتیجه این امر، کارآمدی هرچه بیشتر قانون اساسی و جلوگیری از ایجاد اختلافات ناشی از برداشت‌های متفاوت از قانون اساسی است. وجود برخی ویژگی‌ها در قانون اساسی موجب ضرورت مضاعف تفسیر این قانون نسبت به سایر قوانین می‌شود. جامع بودن و ثبات قانون اساسی، در زمره آن دسته از ویژگی‌های قانون اساسی است که موجب بروز ابهام و پیچیدگی در عرصه عمل خواهد شد و یافتن پاسخ نظام حقوقی به چنین ابهاماتی در مسیر اجرای قانون اساسی، مستلزم تفسیر قانون اساسی است. در کنار این موارد، جایگاه و کارکرد قانون اساسی و عدم رشد منابع و ادبیات حقوق اساسی از جهت رفع نکردن ابهامات حادث در مسیر اجرای قانون اساسی، از موجبات ایجاد خلل در کلیت نظام سیاسی خواهد بود و مبین ضرورت، تفسیر قانون اساسی است. به علاوه، عبارت "تشخیص متناقض بودن قوانین با شرع بر عهده شورای نگهبان است"، به هیچ‌عنوان به معنای تابع بودن مشروعیت قانون اساسی بر شورای نگهبان نیست. شورای نگهبان نمی‌تواند قانونی را تأیید کند که متناقض خود قانون اساسی باشد و همچنین، نمی‌تواند تفسیری ارائه کند که متناقض با اصول دیگر قانون اساسی باشد. در نتیجه، پیشنهاد می‌شود مراجع صلاحیت‌دار در تفسیر قانون اساسی به ریشه اصلی تدوین و تصویب اصول قانون اساسی توجه کنند تا رسالت و مأموریت اصلی قانون اساسی در کشور مدنظر قرار گرفته، اجرایی شده و سرانجام مطلوبی یابد. علاوه بر آن، توجه به اصلاح و تکمیل مستمر قوانین برای جلوگیری از بحران در حاکمیت قانون‌مدار و دگرگونی روابط و نیازهای اجتماعی را می‌توان رمز ماندگاری قانون اساسی و مقابله با ناکارآمد شدن آن تلقی کرد.

منابع

- اردن، فیلیپ. (۱۳۹۰). نهاد‌های سیاسی و حقوق اساسی (ترجمه رشید انصاریان). اهواز: انتشارات دانشگاه شهید چمران.
- بابایی مهر، علی. (۱۳۸۸). تفسیر، اصول و مبانی آن در حقوق عمومی، مجله علمی حقوق خصوصی، ۶(۱۴)، ۱۶۷-۱۹۶.
- تروپه، میشل. (۱۳۹۵). فلسفه حقوق (ترجمه مرتضی کلانتریان). تهران: نشر آگه.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۶۸). تاریخ معترله. تهران: نشر گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۴۰۱). ترمینولوژی حقوق. تهران: نشر گنج دانش.
- جعفری ندوشن، علی اکبر. (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی کارویژه‌های شورای نگهبان در ایران، فرانسه و آمریکا. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جلیلی، عباس. (۱۳۹۳). نقش عدالت در تفسیر قوانین حقوقی، مجله حقوقی نورمکس، ۱۰.
- زرننگ، محمد. (۱۳۸۴). سرگذشت قانون اساسی در سه کشور ایران، فرانسه و آمریکا. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ساکت، محمدحسین. (۱۳۷۰). نگرشی تاریخی به فلسفه حقوق. تهران: نشر جهان معاصر.
- صانعی، پرویز. (۱۳۸۹). حقوق و اجتماع. تهران: انتشارات طرح نو.

- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر. (۱۳۹۴). *حقوق اداری، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قاضی، ابوالفضل. (۱۴۰۰). *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قاضی، ابوالفضل. (۱۴۰۱). *بایسته‌های حقوق اساسی*. تهران: نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۳). *اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۶.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵). *حکومت قانون و جامعه مدنی*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۷۳.
- گلدوزیان، ایرج. (۱۳۷۷). *جایگاه تفسیر مضیق قوانین در حقوق عمومی*.
- منتسکیو، شارل دو. (۱۳۹۶). *روح القوانين* (ترجمه علی اکبر مهتدی، جلد اول). تهران: امیر کبیر.
- هاشمی، سید محمد. (۱۴۰۰). *حقوق اساسی جمهوری اسلامی* (جلد اول) تهران: میزان.
- ولیدی، محمد صالح. (۱۳۹۴). *بایسته‌های حقوق جزای عمومی* (چاپ اول). تهران: انتشارات جنگل.
- ویژه، محمدرضا. (۱۳۹۵). *کلیات حقوق اساسی*. تهران: انتشارات سمت.
- Aharon, B. (2005). *Purposive interpretation in law*. Princeton University Press.
- Elkins, Z., Ginsburg, T. & Melton, J. (2009). *The endurance of national constitutions*. Cambridge University Press.
- Marmor (2005). *Purposive interpretation in law*. Princeton university.
- Goldsworthy, J. (2007). *Interpreting Constitutions: A comparative study*. Oxford University Press.
- Raz, J. (1998). *Between authority and interpretation: On the theory of law and practical reason*. Oxford university press.